

1646
5/5

بسم الله
حسب الحكم ضباب

امیر الهند والاجاه نواب محمد غوث خان

بیادرتخلص باعظم مدظلہ العالی رسالہ عظم الصنائع

شرح معیشت حدائق البلاغہ از تالیفات شیرین سخن

راقم باہتمام مؤلف بخط محمد غوث

بفرہ رجب المرجب ۱۲۶۲ ہجری در مطبع

کشن راج بقالطبع

درآمد

بسم الله الرحمن الرحيم

تخصیص حمد و ثنا قادی را ستود که ذات یشانش از ترکیب و تحلیل سبک است
و بارگاه لایزالش از اشتراک و تبدیل معراش شایسته جلالش از حله تشبیه و استعاضه
عاری است از خدیوه کمالش از حلیه تمییز و کنایه بری از توصیف نصحت و ستایش
بی منتها سروری را ست که با طهارت اسلام و اسرار کفر پر دخت از خود در صوف
تالیف قواعد دین و ملت و انتظامیان جمل و بدعت ساخت از تحریک و تسکین
استحسان و زمین از فیض وجود با جود او است از تکمیل موجودات موقوف بر ذات
عاقبت محمود او از تحیات بحسب برآل اختیار و اصحاب کبار او که تحصیل فضایل
آخرت دست از دنیا و مافیها برداشتند و به سهیل و تخفیف مشکلات امت
برنج فراوان و شوق بے پایان بر خود کواری ساختند اما بعد بر طالبان فن
سغما مبرهن باد که پیش از چندی بنا بر ملاحظه سلطان کشور سخن وانی حاکم قلم و

نکته رانی جناب میرالبند و الاجاه نواب محمد غوث خان بهادر
 ادام الله اقباله که تخلص عظمش ازین معما هوید است
 چون سر نهاد ملت شد یکی کشت ظلم از دل تنگ و خست بست
 بنده عبودیت سر محمد حسین راقم که بغیض صحبت حضرت سید ابوطیب خضاب
 و الاند طله العالی به شوق سخن پرداخته و اکثر غوامض و نکات شعری که یافته است رساله
 در فن عروض سیمی به میزان الاشعار تالیف نموده بعنایت خداوندی مرید
 یافته بود اکنون باز نظر بر دیادلی و قدر دانی رئیس مدوح از جناب افضل العلماء
 فاضل القضا مولوی محمد ارتضای علینیان بهادر خوشنود است برکات استفاده چل معیات
 حدائق البلاغه بود شرح مختصر موجز در دست و نام و تاریخش بدینگونه قلمی خست
 چون شرح معیات نبوت راقم ز حدائق البلاغه
 نف سن او ز روی برهان فرمود که عظیم الصنائع
 امید آن دارد که اگر سهوی و خطائی بنظر در آید توبه کریم
 اصلاح فرماید وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ

معما حسن فرد
 در بر حسن برای نام نیکوی بود از نیکو گذشت و ز بر حد فیروزی بفتح

یعنی دان حسن که سین باشد از سکون بگذشت و مفتوح گشت پس حسن شد
 و در اینجا رعیت حرکت حرف اول که حاست نه نموده و این نیز خالی از سقم
 نیست مگر اینکه گوئیم که دان حسن از سکون بگذشت و بر حد فیر و زی که
 زن فتح مراد است با فتح ریکه که از ان فتح حاراده کرده خود را زد

۲ معاً باسم علی بیت

چشم بشمارف بشکر جان من بهر تکیں دل بریان من
 برادر خیم عین از لفظ لام باز دل بریان یا و ار کشا و شکن تکیں فتح و کسر جرم ما

۳ معاً باسم محسن بیت

گرچه سیم باشد نقد دوکان بکاه که شد محتاج سندان
 غرض قایل از لفظ محتاج سندان است یعنی مح را تاج سن بدانند با تصحیح حرکت

۴ معاً باسم شمس فرد

بکانه زو عالم گریه ام سه حرف که چارصد بشمار است نم آن بایم
 از عدد چارصد شین منقوط و سیم و سین همله خواسته و امیکان دارد
 که نغز کشف یا کفش یاد گیر که سه حرف باشد و عددش چارصد
 بود زیرا نه نماید و این قسم ناقص تر از اصناف معماست

۵ معاً با سَم اختیار بیت

کردی آشفته و شید همیشه یان ساختی بی سرو بی سرو بی پایان را
یعنی لفظ ساختی را بی سر کنای حرف اول آن که سین باشد و ز نماید اختی باقی ماند و با
بی سر کنده الف ماند و را بی پایان سازد ای حرف آخرش حذف کند و علی الترتیب ضم نماید

۶ معاً با سَم فَرِید فرد

اول فصل بهار است بیا که خروزم خوش بود داسن باغی و زرخ دلدار را
مراد از اول فصل بهار است و از آخر روز حرف آخر همان فصل بهار
است که را بود و از داسن باغی یا و زرخ دلدار ی دال باشد

۷ معاً با سَم فتوح بیت

اگر نازد بجا، نو سپهرای می تراشند کلا فخر بر سر نه توان کوشه را بر
یعنی کلاه فخر که فاست بر سر تو بنهند و مراد از ابرو حاجب که هم معنی
اوست و از کوش حرف اول حاجب که جا باشد بآن ملحق سازد

۸ معاً با سَم الیاس بیت

آن ستوخ که از اهل نظر دل بر بود دی روی چو مه کرد نهان باز نمود
مراد از دی اسن و از شهر و از شهر نشی عدد یعنی از لفظ اهل دل او که است

۶
 دور رسد ال میاید و از اس روی و الف باشد با جدا سازد سن میشود و از سن سی عدد
 ساقط نماید پس بگوید و الف محمد و باز در میان پس دارد یا سن میشود و آنرا با الف محق کردند

۹ معا باسم مجد بیت

چون شرف و صفی داری هم گوید سرجم زار زویش فسر دارا جوید
 مراد از شاه ملک و طلا و او سیم و سر جم جیم و فسر دارا دال است
 ۱۰ معا باسم شکر الله فرد

گفته که رونماید از غر و ماء تا سلخ در دهها شماره گشت مکررای شرف
 مراد از ماه شهر و از غره و سلخ حرف اول و آخر آن که نشین و را باشد چون کاف
 در آن داخل شود شکر کرد و در دال قلب راده کرده و از سه شهر و از آن
 حرف لام که نسی عدد دارد خواسته یعنی در قلب که آه باشد و لام بیارد

۱۱ معا باسم نجیب بیت

کریبان می در دجام رشوق افشانی بدور از دامن اس کریبان را کریبانی
 کریبان جان جیم و دامن افشانی یا یا پس بای موحده که در لفظ بدو رشوق از دامن
 ای آخر یاد و ز دو کریبان را ای حرف اول که جیم باشد کریبانی که نون است و دوز

۱۲ معا باسم سیف الدین بیت

در سغالین کاسه افکن صاف یا قوتی عقار و بر بود ردی مردش سم در آن آشنا بیا
 مراد از صا حرف اول و از ردی حرف آخر است یعنی حرف اول یا قوتی که یا بود و آخر
 در رد که در آن در لفظ سغالین باخل نماید و درینجا رعایت ترتیب نه نموده

۱۳ معما باسم موسی بیت

پوست از مدعی و سغراز دوست خواه کین مغر آمد و آن پوست
 مراد از پوست حرف اول و آخر و از سغراز حروف میانه باشد یعنی
 از مدعی سیم و یا بکیر و از دوست و او و سین گرفته در آن داخل سازد

۱۴ معما باسم خواجر بیت

چو قد خویش را از جامه های نویاراید خوش آید بر قد او جامه خود را کاشن نماید
 مراد از قد خویش حرف اول او است که خا باشد و او و معدوله تابع و ملحق او است
 و از قد و الف و از جامه حرف اول و آخر جامه اولی بود که جیم و ها باشد

۱۵ معما باسم ابواسحاق فرد

یک نیمه حلوا آب از شرم زدنش کزو تا کوثره قند لبش دها از حلوا سوخته
 مراد از یک نیمه حلوا و آب باشد ای تحت لفظ آب و آمد و از دندان
 سین و از کوثره قند قاف و دها از حلوا سوخته ای از لفظ حلوا حروف میانه او

که لام و واو باشد بر آرد پس لفظ حاقی ماند و در سیم بر هم ترکیب و

۱۶ . معما باسم ثابت بیت

رقیب خواست که یابد نام دوست خبر چو در ثبات دودل بود گشت زیر زبر
یعنی دودل ثبات را که با و الف است زیر و زبر سازد

۱۷ . معما باسم قاسم بیت

قاف و عین لام و لام سیم در میان عین و لامش فای سیم
مراد از فای قاف حرف اول او که قاف است و از عین لام حرف
اوسط او که الف باشد و از لام سیم حرف آخر او که سیم بود و از فای سیم

۱۸ . معما باسم آدم بیت

ای دل خسته کایت مکن از قسمت خویش میرسد جانب ناوک خوابان کم و بیش
مراد از دل خسته دل و از جانب ما سیم و از ناوک خوابان مژگان و از ان الف مراد با
و از کم و بیش بر همی ترکیب است و نیز کنایه از ممدوده نمودن الف مقصوره

تنبیه

شمس الدین فقیر چنین ارقام نموده که جانب لفظ ما الف است که در آخر کلمه واقع
شده و اگر از آب خواهند و جانب او که الف است اراده کنند جایز است انتهی کلام

باید دانست که از جانب الف خواستن آسان است اما حرف میم
از دیگر الفاظ بیت بر آوردن دشوار مگر آنکه از لفظ قسمت دل او
که سین و میم باشد خسته کرده میم بگیرند در این صورت دال گرفتن بعد می نماید

۱۹ معما باسم ولیسی رباعی

آن شوخ بفن ساحری هر نفسی پنهان زد و ابرو و مژه نشسته بسی
ساحر که کمان و تیر فرماید کار از موی ندیدیم و ندیده است کسی
یعنی از لفظ ساحر کمان و تیر را که الف و حا باشد کار فرماید ای دور بند تیر باقی ماند و از
موی سر او که میم است ساقط نماید وی کرد و از لفظ کسی کاف را بپندارد و می نند

۲۰ معما باسم سراج بیت

دل را بود که آه بباد فنا داد تاجان بخیزد از دل آشفته وارید
میراد از لفظ تاجان دو تاج است از یکی افسر و از دیگری لفظ تاج بود و مراد از بخیزد
انداختن حرف اول آن هر دو باشد پس سراج باقی ماند و دل آشفته که ف بود و رو کند

۲۱ معما باسم کسریم بیت

انچه ندان است او را با که هر یکان هم از شکر بنیم شده پوشیده و پنهانیم
یعنی هر حرفی ندانند در آن لفظ شکر بنیم پنهان کند پس شین و با و نون درو رسد

۲۲ معاً باسم نعمان بیت
 در دل من آفتاب طلعت آن سیمبر کشته ساکن غیر خود ساکن نمی خواهد
 یعنی در دل من حرف که الف باشد داخل کند مان کرد و آفتاب طلعت عربی
 التکریب است و مراد از آفتاب طلعت عین باشد که بمعنی آفتاب آمده پس عین
 ساکن کرده بر لفظ مان گذارد و از لفظ نمی نون را گرفته بالاتی آن در آورد

۲۳ معاً باسم وحید بیت
 جهان پراز کرم یار هر دیش باید که بر حساب غنایات خود میفراید
 یعنی بر حرف حاسبع نایات خود اعنی حرف هفتم نایات
 خود که واو باشد در آورد و بعد از آن لفظ ید زیاده کند

۲۴ معاً باسم خرم بیت
 گوشه شکر تو در دندان شرف از دور خرم و خندان
 دن بمعنی خم و دان امر دانستن است یعنی گوشه شکر که حرف ا باشد در لفظ خم داخل کند

۲۵ معاً باسم بدو حرفه
 عاجز اندازد رک نامش خاص و عام و در بقا باشد شرف قادر شود
 یعنی در لفظ بقا ق را با لفظ در بدل سازد

۲۶ معما باسم خم بیت

صاف راح روح پرور درخار نیست چون دزدی دردت سازگار
یعنی حرف اول راح که را باشد در لفظ خم بیارد

۲۷ معما باسم شاهی بیت

کرد تیر غمزه ات از جور کین در دل شیدا هر یای نازنین
یعنی در دل شنی را قلب کرده بدارد

۲۸ معما باسم علا بیت

بایدان رستن ای خواجهر خوار نیست بنده غرابدی یافت نیکان زار نیست
مراد از بنده عبد است و از عبد لفظ بدو رکند حرف عین باقی ماند پس که آن است
یعنی نی را که در عربی لا گویند و مراد در اینجا همان ل است در آخر عین بیارد

۲۹ معما باسم عمر بیت

مرغ دلهای کسان را به تمام آن غمزه صید خود ساخته بی دانه و دام آن غمزه
لفظ دام آن تبرکیب شکل دامان دارد یعنی از لفظ غمزه دانه او
که نقطه باشد و در کت و دامان او که بود نیز بیندازد

۳۰ معما باسم بیگ بیت

۱۲
 کرجه در پیش رقیبان با من نخستیار
 هست از یگانها لیک آن ندارد اعتبار
 یعنی لفظ بیگانه‌ها را تصور کند و از آن حرف آ که الف باشد و در نماید

۳۱
 معما با سم در ویش بیت

مرد عاشق از غمت بکشا بنار آتی بر
 بردل شیدش تیری در دو اندویش بر
 مراد از دل قلب باشد یعنی در لفظ دو حرف را زیاده کرده برشی مقلوب که یش باشد بیارد

۳۲
 معما با سم شیخ طاهر بیت

خطا گویم کسی کشته شد دل بلی کوید خطا چون هست غافل
 یعنی سین مهمل لفظ سی را با شین منقوط بدل کرده بر لفظ خطا
 بیارد شیخ طامی شود و آنرا بر لفظ ره مقلوب که هرا باشد چسپاند

۳۳
 معما با سم عبید بیت

این خسته کوی آن صنم باید که باشد جای او یازار تر میرد برش یاسر نهند بر پای او
 مراد از کوی صنم صاد و از صاد چشم و از آن حرف عین باشد پس عین را
 با لفظ ید پیوندد و باز در آن جاد و عبید شود یا لفظ زار را از کلمه
 زار تر میرد و در کند پس لفظ رو باقی ماند چه ترمی در عربی بمعنی رمی
 کردن آمده و رای رد را بای موحده بدل کند بد شود و یازار بر پای او

بیند از بسید کرد و بسید را بعین که از لفظ صنم حاصل گشته چسپاند

۳۴ معما باسم سعید فرد

از غایت مهر است که در عهد تولد پیوسته که از دو و چندان کرد
مراد از مهر شمس از غایت حرف خ باشد یعنی حرف خ شمس که سین است که مراد
و در لفظ عهد دل او که باشد که اخته دو چندان کند یعنی با که پنج عدد دارد و بحر فاء
که ده عدد دارد بدل سازد عید شد و لفظ عید را با سین شمس پیوند نمائد

۳۵ معما باسم عوض فرد

بر لب حوض چون دهان شستی چشمه خضر شد کناره حوض
مراد از چشمه عین باشد یعنی کناره حوض که حا باشد بعین مبدل گشت

۳۶ معما باسم اسعد بیت

داسن هر گل بسوختن گشاد زین بوستان خاک خوش زد چاک فیل جمل رای دوست
یعنی آخر این چار لفظ که خاک و خوش و زد و چاک باشد بحر فاء میهمه بدل کند
خار و خور و ز و چار میشود و مراد از خار الف و از خور شمس و از شمس
حرف خ را که سین است و از زر عین و از چار دال که چار عدد دارد باشد

۳۷ معما باسم نبی بیت

دیدن نشان قدمت درویشان خواهند از آن نشان ترا بی ایشان
یعنی از کلمه نشان لفظ شان را که بمعنی ایشان است بلفظ بی مبدل سازد

۳۸ معما باسم رشید بیت

کز بدش در هر آنچه نیاید تغییر خواهیم که بود صورت آن ماه سنیر
مرد از گردش در قلب در برست که بد باشد و هر آنچه در آن تغییر نیاید لفظ ما است
و از ماه سی و سی هم صورتش باشد پس لفظ شای را در لفظ را بد بجای ما بنهد

۳۹ معما باسم مقصود بیت

تاغ را وقت کل از باد مرصع یابی بر آب قبا صوف مربع یابی
مراد از آب ما و از بر حرف اول او که میم باشد و از مربع حرف چا عدد
که دال باشد یعنی باسیم قاف را که در لفظ قبا است با صوف مربع
اعنی صوفی که فای او با دال مبدل باشد ای لفظ صور لمحق سازد

۴۰ معما باسم معین بیت

مانند ز شود رخ من تا تو بگری مسکین بیدل تو کند کیمیاگری
چون لفظ مسکین را بیدل کنند مسین شود و مراد از کیمیاگری زرشیدن
مسبت و از آن تبدیل مس بعین مراد باشد و رخ من که میم بود بران بیاید

۳۱ معما باسم اسمعيل بيت

بعد يك سال ساقيا سينه سوزدم زان شراب ديرينه
مرد از يك عدد واحد باشد و مقصود از ان الف است پس اسال شد و در لفظ
اسال سارا قياسي ندانديل سماعي نپارداي لفظ سارا به لفظ سماعي بدل كند

۳۲ معما باسم فضيح رباعي

ميداد رقيب آن سهي قدر ايند كا نذر رخ هر كس چو كل از ناز مخند
از حد چو شد نصيحت آن شوخ كره بر كوشه ابر و زرد و سر ميش افكند
يعني هر كاه نصيحت از حد رفت اي حرف خرا كه تاست دور شد نصيح باقي
ماند و مراد از ابر و نون باشد و از كره زدن و سر ميش افكند آن تبديل نون بغيره ادا

۳۳ معما باسم ايوب بيت

شمشاد به پيش ايرسيمين بر پا پيوستد بر سم عزت استاده پا
مراد از شمشاد الف و از پيش پا ر يا باشد و تصحيف عزت عرب ميشود چون
راي عرب را استاده يعني راست بنويسند رقم شش ميكرد و بواو تبديل
مي يابد پس لفظ عرب ب شد و با الف و ياكه از شمشاد و يا حاصل آمده گشت

۳۴ معما باسم نعمت بيت

می‌فروشد یا زمانه زور قیسی هر زبان مانع است آن پایه را و با بقیمت داد چنان
یعنی از لفظ مانع ما را به باقی است که لفظ است باشد بدل کرده بر هم ترکیب و بد

۳۵ معما باسم دارا رباعی
زلفش که نقاب آن رخ گلگون شد زوشانه و آن شب را ز افروغ شد
بر سه چو کشید آن صنم دامن زلف از زلف می آید بچو بود کج بیرون شد
مراد از سه قمر و از قمر حرف را بحساب تخم و از زلف اول دام و از زلف
ثانی لام است یعنی بر حرف را لفظ دارد دام بر آورده بکشد دارد
و از لام کجی آن دور کند الف ماند و آن الف را با دار ملحق سازد

تنبیه

شمس الدین فقیر نوشته که کشیدن دامن زلف استقاف حرف لام است
از لفظ دال انتهی کلامه باید دانست که زلف را با دال تشبیه دادن سخته تر
ناطایم می نماید زیرا که کسی از متقدمین و متاخرین چنین تشبیه نداده

۳۶ معما باسم کریم فرد

گریم و خنده میکند دشمن نام جوید شرف ز کرده خوش
شکل کریم بجاف فارسی و کریم بجاف تازی هر دو یکی است پس همان نام است

۳۷ معاً بسم ایاز بیت

ای از نو باری بیدان بوس از پیش تو حاصل شرف نام تو بس
یعنی آنچه در مصراع اول ما قبل لفظ تو واقع شده همان حرف اسم است

۳۸ معاً بسم جمال فرد

تاج مالک رقاب کشور حسن سر حیدت بس است تالب لعل
یعنی در کلمه تاج مالک از سر حید که جیم است تالب لعل
که لام باشد همه حروف هم معاً است که جیم و میم و الف و لام بود

۳۹ معاً بسم بهار بیت

روی تو گل و روضه حشمت نام تو بهاری که ندارد پایان
یعنی از لفظ بهاری یار که پایان او است دور کند

۵۰ معاً بسم افراسیاب بیت

افراسیاب اگر دریافتی سربازی خوان که موش کافتی
از کلمه افسر سرباب لفظ سر را دور کند افسر سرباب ماند و سر را
بازی را اس گویند پس بجای سر لفظ را اس یار

۵۱ معاً بسم میران بیت

دیدم نهی خرامان آن برده دل وزین معلوم شد شرف نام شریفی بزر
یعنی از لفظ معی دل او که هست دور کند می باقی ماند و از خرامان
سراو که خا باشد بیند از در امان شود و با هم ترکیب دهد

۵۲ معا باسم حیدر و توران بیت
در توحیر آن برین افتاده چون بیند شرف کوه نام تو نام رقیب آرد
یعنی کلمه در تو در لفظ حیدر آن داخل کند

۵۳ معا باسم امام وزین بیت
من میان درد و غم زار و کشته از جو زو از میانم آن یکی این سو یکی آن سو بین
یعنی از کلمه از میانم یک حرف این طرف بکشد از دو یک حرف آن طرف بکشد
، همچنین تا تمام کلمه نماید مثلاً الف این طرف بگیرد و از آن طرف و میم این طرف و یا آن طرف
و الف این طرف و نون آن طرف و میم این طرف پس هر یک را با هم ترکیب دهد

۵۴ معا باسم شادی شاه بیت
در پیش رقیبان نتوان گفتن فاش نام صنی که هست دهباشیدش
مراد از دل قلب باشد ای لفظ دهباشیدش را قلب نماید

۵۵ معا باسم امام بیت

که گاهی چون یاد زر آورده ام تاینه پیش خط آورده ام
در عربی پیش را امام بالفتح گویند و شکل امام بالفتح و امام بالکسر هر دو یکی است

۵۶ معاً با سَم شرف فرد

زین جانب شرع و زان سوی کشف رائی است درین میان شرف را
جانب شرع شین و سوی کشف فا باشد پس حرف را سیان هر دو بیارد

۵۷ معاً با سَم صاعد بیت

نیست این آله آخر که بر اعضا دارم کف خون است ز دریای تن انکحام
مراد از آله نقطه باشد یعنی بلفظ اع ضاد را نقطه دو کرده بیارد صاع شود و
مراد از کف حرف اول و از خون دم باشد پس حرف اول دم که دال است پصاع محو سازد

۵۸ معاً با سَم فتحی بیت

چون بخواند یا با آواز زنی بشنوا زنی آن نفس تحسین و
از لفظ یار یا را بگیرد و کلمه نه نفس تحسین وی مرکب است
یعنی از تسح سین را دور کند فتح شود و آخر فتح بیاید

۵۹ معاً با سَم مقصود بیت

من نیم از خوشی خویش شوش بهر من آفتاب گشته پر ز دل خوش

۲۰
از سن آفاق میم بگیرد آفاق می مانند آنرا قلب گفته قافان شود و مراد از آن
دو قاف است و عدد دو قاف دو صد باشد پس لفظ قصود هم دو صد
عدد دارد و آنرا با میم ملحق سازد و اسکان دارد که ازین طریق لفظ معلق
یا غیر آن که اولش میم باشد و باقی حروف عدد دو صد دارد بر آید

۶۰
معما باسم یحیی رباعی
کو آو برای از دل محنت کش کو آتش دل علم بگردون برکش
کو خون دل کرم بجوشش از دیده کو از دل پاکبیر دریا آتش
مراد از ناخن باشد و دل او حاست پس حار را ریات ای سته یا بیند از

۶۱
معما باسم فیروز بیت
بقصد جان دل ناتوان رنج کشی رخ چو ماه پای پی نموده ماه و ششی
مراد از رخ پای پی دو رخ باشد و مراد از یک رخ لفظ فی و از دیگر لفظ
روست و از ماه ثانی قمر و از آن حرف را و از ششی نقطه خواسته

۶۲
معما باسم نوری بیت
ز دما حرنی که آن بی قد و روی است راست آخر کی بود بی وجه خویش پو است
مراد از قد الف در وی یار یا باشد و حرنی که الف و یا ندارد نون است

۲۱
پس آنرا بکیر دو حرف را آخر کی که یا بود بسیار دو از لفظ نون و جا اول یعنی
حرف اول او که حرف نون است دور کند و نماند پس هم حرف در هم کرکث
۶۳ معما باسم بها فرد

نام مبدی مهر من از غایت نماز از دامن نیرین بر می خیزد
مراد از نیرین آفتاب است و از دامن حرف خرای آخر آفتاب حرف با و آخر ماه است
۶۴ معما باسم قاسم بیت

چون خواست شرف که نامش را در تقلم طی کرده دو حرف با بقانون ستم
ای از لفظ ق نون ستم اسم نون و مسمای تارا ساقط کند

۶۵ معما باسم امام و امین بیت
لعلش بنیات و جوهر ز کان خویش نام رقیب که گاه زان خویش
مراد از دو جوهر لعل اسم لام و عین است چون دو بار بنیات لام را بگیرند
نام نمیشود و اگر یکبار بنیات لام و یکبار بنیات عین بگیرند این حاصل کرد

۶۶ معما باسم عبدالقادر بیت
بنده چو دامن خود را بسط کرد و شلنگها دل رسید از قصر و فضل اسم را داد آن
را در بنده عبد و بسط دامن او کنایه ازال باشد و دل قصر که صدارت

دور کرده بنیات او که الف و وال بود بجایش بیارد

معابسم احمد فرد

کر فاخته فاخته را در یابی حاجت نبود شرف بسی پاره ترا
مراد از فاخته فاخته الحمد از سی پاره لام که سی عدد دارد پس لام از الحمد دور کند

معابسم الیاس فرد

سوره حسن چو بصورت خوب شدتم سوره فاطمه ذکر محبت شد نام
سوره فاطمه قرآن سوره الناس است و صورت الناس الیاس کی است

دش سر دم تماشای کل و بید قمر از شرم نهان گشت چو خورشید
معابسم شمس بیت

مراد از قمر حرف است چون را از لفظ شرم بنید از بد شرم می ماند و از
خورشید شمس و از شمس سین پس لفظ شرم با حرف سین ملحق نماید

معابسم اولیس فرد

تا سید ز مهر شتری بگیرد اوقیبتی است و شتری دارد مهر
از لفظ اوقیبتی او بگیرد و از شتری یا و را از مهر و از شمس سین گرفته با هم بکشد

معابسم فیر و نر بخت فرد

باشرف مشتری ماه بین ازل اوج صورت زریح بدیاج تقویم نگار
از شرف قبا و از مشتری یا و از ماه که قمر مراد باشد را از ازل اوج و او
بگیرد و مراد از زریح زریح بر زای بحمد و بای موحده و خای منقوط است
که صورت زریح دارد و از دیاج تقویم تا گرفته بترتیب مرکب سازد

۷۲ معما باسم صاعد بیت

با آنکه دل ز من بردیستم بجایان شیرش بیدل صفات را با چشم شیرگیرش
چون لفظ صفا را بیدل کنند صا مانند و مراد از چشم عین از شیر لفظ صا و از ازل اوج

۷۳ معما باسم طیفور فرد

ترکی که فدای نام او کرد هندوی فلک دو خانه بر فور
مراد از هندوی فلک زحل باشد و دو خانه او یکی جدی و دیگر دلو است
و علامت جدی طاو و علامت دلو یا بود پس طاو یا بر لفظ فور بیارد

۷۴ معما باسم بیک بیت

ای محرم کعبه انچه در ره کوئی باید که نهفته ذکر آن مه کوئی
انچه محرم کعبه در راه میگوید لبیک است و مراد از مه شهر و از شهر
سی روز و از سی روز سی عدد پس لام که سی عدد دارد از لبیک و گویند

۷۵ معما باسم شروان بیت
شرف از نام شریف تو نشان میجو لب شیرین تو پیوسته بجان میجو
از جان روان مراد باشد پس لب شیرین که شین باشد بران بیارد

۷۶ معما باسم عهمن بیت
نشانی ز نام بت دلنواز بهم بر لب جو توان گفت باز
از جو هنر مراد باشد در لب او که نون بت لفظ بهم بیارد

۷۷ معما باسم مسعود بیت
خواهم بگوی جانان عمر در از کشتن تا آن دمان و دندان بینم باز
مراد از دمان سیم و از دندان سین و از باز کشتن لفظ عود است

۷۸ معما باسم هندو بیت
آشفته حسن بت شرف در دل از خیزی نکار و لب دلداریجو
مراد از او هست که ضمیر واحد غایب باشد و از روی نکار نون
و از لب دلداری دال پس نون و دال در میان هو بیارد

۷۹ معما باسم همام فرد
خوبان ستارگان سپهر ملاحظ اند ماه است در میان ایشان نکارا

مراد از ایشان هم باشد که ضمیر جمع غایب است پس در لفظ هم حرف بیارد

۸۰ معما باسم مجدالدین . بیت

یکدم از سجده برین پای و سوا س ای خطیب نقش آن جو که دارند از حضور دل نصیب
پای و سوا س سین است چون سین از سجده و در شود مجد ماند و آنان مراد
الذین بود والذین بدال معجمه والذین بدال مهند هر دو یک صورت دارد

۸۱ معما باسم رستم رباعی

زان شاه سوار صفدر رسیدانی چون نام سوال کردم از حیرانی
بر طرف سمن فکند یک تار ز مو پس گفت تمام کشت اگر میدانی
مراد از طرف سمن سین از موشعرو از شعر حرف را که یک تار است چون برین
را بیارد رس شود و از لفظ تمام کشت لفظ تم مراد باشد که مراد است

۸۲ معما باسم یحیی بیت

کر شرف داد از فراق دوست جان نام نیکو زنده می ماند بدان
مراد از زنده می ماند لفظ یحیی است

۸۳ معما باسم یوسف فرد

هوس ز بدو درع بود شرف را در دل از در دل چو در آمد هوست آفت

مراد از در فی باشد که مراد اوست و چون از اقلب کنند یف
شود پس از لفظ ہو سئی او دور کرده در میان یف بیارد

۸۴ معما باسم نظام بیت
نکار سن چو شرف شذر جا کینه غش گمان نبر که کرد نشان بنده زناش
از لفظ کمان نبر داخل مراد است که مراد او با چون باطن باقلب ستوی کنند نظام حاصل شود

۸۵ معما باسم عینی فرد
از صورت نام او نشان روشن چشم به فصیح تر زبانی گوید
مراد از فصیح تر زبان عربی است و از چشم عینی خواسته که مراد اوست

۸۶ معما باسم نور الاسلام بیت
هست نام آنکه روشن برویش چشم جان روشنائی مسلمانی به نیکو تر زبان
مراد از روشنائی مسلمانی نور الاسلام باشد که مراد اوست و از نیکو تر زبان جان

۸۷ معما باسم عبدالسلام بیت
نیده ترکی شدم و زرا که می پیش نام آنچه اول کفتم بزخم باز می السلام
مراد از او اول لفظ بنده بود که در صدر واقع گشته و او را بازی خواندن کنایه
از تبذیر لفظ بنده و به لفظ عبد باشد پس بعد لفظ عبد لفظ السلام بیارد

معما باسم الغ بیک بیت
 کرانی گشت حاصل چه جوردم بر کوشش سبکو و خانه بگذشتم ز جان و دل عاقلش
 مراد از کرانی لفظ غلاست که مراد است و چون آنرا قلب الغ شود و لفظ
 پی بر سر کوی کانت بیا ز ندیک کرد و شکل یک با فی سی بی یک با بی عربی یکی است

معما باسم سعدی رباعی
 در خواب شنیدم سحری نام کار شوقی که دلم داشت یکی گشت هزار
 ای یاد تو ام فرزد بهری بر مهر دیدار تو باشد که به بینم بیدار
 از هزار بطریق تلخیص استوار مهر دومین چون بیدار را بی در کنند و نامی بینم مرکب

معما باسم خضی قطعه
 ز اسما شاشی که غشش حاصل است لب مشروح شبنوار شرفای جبر المعی
 لوز را بر است بهم مرکز و محیط نصف محیط مغزیش ثلث مطلعی
 یعنی از اسما کلمه است سه حرفی که به معده لفظ غشش باشد و مراد از آن
 لفظ خضر بود و مراد از مرکز حرف بیانه که ضا باشد و از محیط حرف هر دو جانب
 که جاو باشد و از نصف محیط مغربی حرف آخر و از مطلعی حرف اول است

معما باسم شمس بیت

نام پنجم سه حرف است روشن کنیم مفصل^{۲۸} ثانی دو ثلث ثالث و آن هر دو ثلث اول
یعنی نام بت من کلام سه حرفی است که حرف دوم آن دو ثلث حرف
سیوم و آن هر دو ای حرف دوم و سیوم ثلث حرف اول است

۹۲ معما باسم کمال الدین رباعی

بی خار تعب کسی کل کام نخید بی رنج طلب کس مرادی رسیده
ز بهار دلا تو در کجین باش و فکر تا کردت آدات ز تعریف پدید
یعنی لفظ دلا را قلم کنند الد شود و د لفظ کمین داخل سازند کمال دین کرد و
و مراد از آدات تعریف الف لام است پس الف و لام بر لفظ دین بیاض

۹۳ معما باسم علی شیر رباعی

بای که فرشته سیرت و حور نقاش بر آیه حسن ادب و علم و حیات
نامش به ولای شد و شیر است ولی بشنود شرف که اولین شیر خدا است
یعنی نام محدوح و شیر است لکن شیر اول شیر خدا ای علی بود که اسد باشد

۹۴ معما باسم معنی بیت

آنکه هست از پیش روز بروز هم تر هو هست که زیر قدمش با هم سر
مرا و از روز بروز هم تر بهتر لفظ غرا باشد و زیر قدم سیم است پس سیم و سر غرا سازد

۹۵ معما باسم قباد بیت

دلادوری از کار و بار جهان به وزان آنچه باشد رخ دلبران به
وزان بمعنی مزنده و از ان لفظ با مراد است و از دل لفظ قلب و رخ او قافیه

۹۶ معما باسم عبده بیت

چون بر عارض و سر و قد آن حور شراد ماه تابنده نباشد نبود سرو آزاد
مراد از ماه شهر و از شهر سی روز و از سی روز سی عدد و از سی عدد
لام است و از حرف تا لفظ الی که مراد ف است و از بنده لفظ عبده و از
لف باشد یعنی لام را که در لفظ الی است به لفظ عبده بدل کند و الف او را دور سازد

تنبيه

شمس الدین فقیر نوشته که ماده اسم لفظ الی است که مراد ف باشد و لام
بزرگ کفته و ساقط نموده و الف و را بنده کفته و بلفظ عبده تبدیل کرده اند کلاً
باید دانست که درین عبارت لفظ لام بجای الف الف بجای لام این تعاطی واقع گشته

۹۷ معما باسم لطیف بیت

بست بروی طبق ماه بجای تاش جرخ فیروزه چو افطار کند بزخوش
روی طبق طاست و از راه که سی روز باشد لام و از جرخ قلب کردن مراد است

۳۰
 و از لفظ فیروزه چون روزه را فطرا کنند ای روز نمایند فی مانند و چون از
 قلب سازند یف شود پس لام را بر ط آورده بعد از آن یف بیارد

۹۸ معما باسم محمد بیت

مدحش گفتم چو باز گفتم فرمود از اول روم سیوم زاید بود
 یعنی لفظ مدح را دو بار بشمار آرند و در مدح اول حرف دوم و سیوم آن که
 دال و حا باشد دو رکند میم می مانند و مدح دوم را قلب غیر تنوین بخند و بالا حمیم

۹۹ معما باسم سعد بیت

ز تم محسوس چو با او دیدم زود از خانه نشان یرسیدم
 مراد از مهر شمس و از آن سین باشد و از ضمیر او که راجع به مهر اعرین خواست و مراد
 از خانه خانه جمایم مهر و محبت است و از آن حرف دال مقصود بود

۱۰۰ معما باسم ابوالسحاق فرد

میان هر دو قدش سم نو نکر گایشان نهاده سر برهم و در میان دل بخود
 مراد از سر و قد و الف باشد و چون لفظ نور تصحیف سازند بوشود و چون
 بود در میان هر دو الف نهند ابو کرد و ضمیر ایشان راجع بسرو
 و قد است و سر هر دو سین و قاف باشد و دل بخود خای منقوطة است

و منقوطه و مهمله هر دو هم شکل اند و از آن حاتی مهمله مراد است پس لفظ حا
 میان سین و قاف نهند سحاق شود و آنرا با لفظ ابو اضم نمایند

۱۰۱ . معما باسم امام بیت

آنچه زاینده ام توقع بود آب در عکس خویشتن نبود
 یعنی لفظا که مراد ف آب است در عکس خود که ام باشد داخل گردد

۱۰۲ . معما باسم قوام بیت

کرشی شرح جمال تو شرف دارند ماه بخود شود و در درش آن و اند
 مراد از ماه قمر و از بخود شدن ماه کنایه از انداختن حرف آخر است
 که را باشد پس قم ماند و در میان قم لفظ وا داخل کند

۱۰۳ . معما باسم سیف فرد

قدت حرکت کرد و الف بخود شد تادان سرشته اش آری به شمار
 از بخود شدن لفظ الف حذف سهای او مراد است و چون لفظ الف الف مکتوبی
 دو شود فاند و چون لام او را سرشته کنند ای نویسنده کف کرد پس ای یار ایار

۱۰۴ . معما باسم آدم بیت

مختصب های می بر کوی بخت شد تماشا گرد آن باده که هر سوی بخت

چون باد از هر دو سو بختند ادا باقی ماند و لفظ تمار نیز شاکر دان کردند
ای تمار نیز از هر دو جانب ریختند میم باقی ماند پس میم را بعد ادا آوردند

۱۰۵ معما باسم ابوتراب بیت

شرف در صورت ایوب صابر ترا جوید که هست از دردش اگر
صورت ایوب بیایم تحتانی دایوب هر دو با موصده یکی است پس دایوب لفظ ترا داخل

۱۰۶ معما باسم فتح الله بیت

در صورت بوسه تو حال عجب است میرد شرف آبگیا تش سبب است
از بوسه کنایه بلفظ فتح کرده زیرا که هر دو لب وقت بوسه مفتوح میباشند
و شرف بمعنی کناره چون هر دو کناره بوسه بیند از دوسو میماند
و عدد دوسو که شصت و شش باشد با عدد لفظ الله برابر است

۱۰۷ معما باسم میر حسین بیت

چون میشود سوار بر خشکین سر میرد تو صورت این با جرابین
چون لفظ می بر صورت خشک که حسن را و حاسین همزه است در آید
میر حسن شود و از کین چون سر او که کاف باشد برود میر حسین گردد

۱۰۸ معما باسم یعقوب بیت

کردن بت عفو باشد ای شرف ^{۳۳} صورتی زان خوبتر ناید کف
صورت بت ویب بیای تحتانی و بای موحده یکی است و بصورت عفو
و عفو بقاف هم یکی باشد پس چون دریب لفظ عفو بیارد یعقوب کرد

۱۰۹ معمایسم بشیر بیت

بامید گامی که آید کف بسی نقش بردل نکارد شرف
یعنی نقش لفظ بسی که بشی بشین منقوطه باشد بردل شرف که رست بیاید

۱۱۰ معمایسم عمران بیت

کردنانی نام آن شکر لب شیرین دهان دیده بشکل و نشاندن زان نقشی بخون
مراد از دیدیم و از چشم عین و از شکل دهان سیم و از نقش لفظ زان ران ای محله باشد

۱۱۱ معمایسم ناصر بیت

نام ترا ای نامور در یاد و الا کبر تمام نقش کردم بر بصیر شد محور از نقش در
از یک نقش تا لفظ نامون خواسته و از نقش دیگر حرف با مراد است

۱۱۲ معمایسم افضل فرد

کرد و وسط فصل تا از بر عطایت یک قطره چکد سرو بر آید ز کنارش
وسط فصل صادت و مراد از یک قطره یک نقطه و از سرو الف از کنار حرف اول باشد

معایب اسم شیخ و بیس بیت

ابروی تا شود پیداسن درویش را / میکنم صرف همی در پای اشک خویش را
صورت ویش بشین منقوط و بیس بین / همد هر دو یکی است و چون
خویش ملفوظی را که بی واد معدوله بود قلب کنند شیخ گردد

معایب اسم خضی بیت ۱۱۳

تراست برو ق ک ل دو خال غنبر فام / که کر بحصر در آرد شرف بر آرد نام
مراد از دو خال غنبر فام دو نقطه باشد و چون تلفظ حصر آن هر دو نقطه جاگیر در اسم مطلق و حاصل شود

معایب اسم شیخ علی رباعی ۱۱۵

آمد من چیره بر از خطر ه خوی / دیدم رخ او سوال کردم از وی
براهه ستاره با چه تصحیف بود / چون گفت تصحیف و کر بردم پی
مراد از سه شهر و رخ او شین است و از عبارت سوال کردم از وی کنایه
باشد بگرفتن یا ای از وی اطلب کردم پس شش گشت و مراد
از تصحیف و کر لفظ جعلی است که تصحیف او جعلی به خای منقوط میشود

معایب اسم حسام بیت ۱۱۶

از چشم من جو ریخت بران کو هر که بود / در چشم قطره بار زد ریاضی کشود

از لفظ چشم چون نقطه بادور کنند جسم بجای و سینه همدم می ماند
چگونه هر یختن کنایه از دور کردن نقطه باشد و از درکناره مراد
است و کناره دریا الف بود پس الف در میان جسم بیاید

۱۱۷ معما باسم مسعود فرد

دانه با بر شتار افشانه و دل بر سر نهان شمع در بزم تو دور و در شت سر نگذشته بود
چون دانه های شمع که مراد از نقطه باشد دور کنند سمع ماند و دل او را که میست بر سرش
هنرمند سمع کرد و چون از دور سر او که دل دور کنند و ماند پس با هم مرکب سازند

۱۱۸ معما باسم یوسف بیت

خاها داری تو و کرد ز زیر لب عیان از شرف جز صورت بیدل نمازان زبان
یعنی از لفظ تو خاها او را که نقطه باشد زیر لب آرند یو شود و از شرف
دل او دور کنند شرف ماند و صورت شرف و سف بسین همدم یکی است

۱۱۹ معما باسم دستم بیت

دندار کز گاهی نهد بر سیم اشک تا قدم بالا افشام خرد با بر شتار شدم بددم
یعنی چون با پای دندار که را با بر لفظ سیم آرند و نقطه های سیم بالا اندازند مطلب حاصل گردد

۱۲۰ معما باسم شرف قطعه

از طرف رو او طره چو برداشت سر . کرد بجایش طلوع مهر و سه چیز ذکر
مهر و سه چیز ای عجب است یکی هر چنان از طرف این نکته پرس که تونداری خبر
مراد از مهر شمس و از شمس سین و از سه چیز ذکر سه نقطه باشد که سین
و هر سه نقطه که جمله چار باشد در حکم یک حرف است پس از لفظ طرف چون رو
اوراد و رکنند ف ماند و بجای طاهر که از آن شین حاصل گشته بیارند

۱۲۱. معما باسم عمران بیت

سوختن داغ از غم جانان خوش است در طریق کارمانیز آن خوش است
چون از لفظ غم داغ که نقطه باشد دو رکنند عم ماند و طریق کارمانی که
نقاشی است لفظ زان را بر آن که برای مهمله است بدل سازند

۱۲۲. معما باسم ابراهیم فرد

گفتم ز براه است که نام تو ندانم بنمود قد و خنده ز نان گفت بر ابراهیم
مراد از قد الف است پس الف بر لفظ بر ابراهیم بیارد .

۱۲۳. معما باسم حسام فرد

حیرم چشم مرا سروت ابریا راید کند شاعر بر آن کوهری که دارد چشم
مراد از سرو الف یعنی در لفظ چشم الف بیارد و نقطه های او را دو رکنند

۱۲۳ .. معما باسم حیدر فرد

رایت وصف رفیعت چون براندازد شرف از حیا دارا بیند از د علمها را همه
یعنی از کلمه حیا دارا علمهای او را که مراد از الف با باشد دو رکند

۱۲۵ .. معما باسم خرم فرد

هر که زان لب حشیده طعم نخل خرما زین بیند از د
یعنی از لفظ خرما بن او که الف باشد دو رکند

۱۲۶ .. معما باسم سعد فرد

کراره نبی بر سر آن بنده بیدل حقا که ز مهر تو نبرد سر موئی
مراد از ره سید از بنده عبد یعنی لفظ عبد را که با است دو رکند عدد پس سین بر او بیاید

۱۲۷ .. معما باسم حسن شاه بیت

لب شیرین و دندانش نمک کن نشان جو و پس آن ترک مکن
مراد از شیرین حلوا و از دندان سین و از م عدد او که چهل و پنج است
یعنی لب حلوا که حا بود و دندان که سین باشد بر لفظ نشان بیاید
و از حرف آخر آن که نون است عدد م که کند پس بجای نون با ماند

۱۲۸ .. معما باسم شمس فرد

از طرف پیش بسته دندان چو نمود . شکل دهنش در آن میان پیدا شد
 مزار از طرف آینه وار بسته دندان سین و از شکل دهن میم باشد
 یعنی از کنار لبش که سین باشد سین ظاهر شد و میان هر دو میم آمد

۹- معما باسم نجم الدین بیت

جمال دی بهمین دو شکل ابرویش شرف چو دیدل و دین خست در کویست
 مراد از شکل ابرو نون است یعنی لفظ جمال دی در میان دو نون بیارد

۱۳۰- معما باسم اختیار فرد

تا او دو بلا و اوج چید زین . من نقش زدم تمام نامش ز نیاز
 چون از لفظ ناحیه هر دو حرف که مراد از آن هر دو نون است دور
 کردند داخل ماند و غلط نیاید تبه تبه ی فوقانی و یای تحتانی هم شکل اند

۱۳۱- معما باسم محمود بیت

بهم محمود خوانست از مشیم عیا بود بجای شکل دندانیش اگر نقش دای بود
 مراد از شکل دندان سین و از نقش دین بهم است یعنی ر لفظ محمود بجای سین

۱۳۲- معما باسم عجم بیت

بهر نظاره نو بجای غیب خسته خیر به یون اردوغ پریشان جبین

مراد از پریشان قلب غیر مستوی و از هزار حرف غین و از چشم حرف عین است
یعنی لفظ دماغ را قلعجی مستوی سازد غماز کرد پس بجای غین منقوطة عین مہملہ بیارد

۱۳۳ معما باسم تاج بیت

ز نوح سینه بسو نقش نام غیر تمام ترا چو سینه تہی کشت یابی از نئی نام
چون از سینه نقش غیر دور کردند سہ ماند و از ان حرف جیم مراد است کہ سہ
عدد دارد و لفظ ترا چون سینه تہی کشت تا ماند پس لفظ بر حرف جیم بیارد

۱۳۴ معما باسم عبید فرد

نام آن شد عجب بدست آمد صورتش چون نہفت پیدا شد
صورت شد سہ است و از ان حرف جیم خواستہ کہ سہ عدد دارد چون جیم از
لفظ عجب رفت عب ماند و از دست ید مراد است پس عب را برید بیارد

۱۳۵ معما باسم بلال فرد

چو گفتمش کہ بلا هر چه شد بنام تو ختم نهاد بر لب یا قوت رستہ دندان
مراد از رستہ دندان سین و از لب یا قوت یا است و از تالیف ہر دو حاصل شد
و از ان حرف لام مراد است کہ سی عدد دارد پس حرف لام بعد لفظ بلا بیارد

۲۳۶ معما باسم موسی بیت

گفتم که چیست ناست ای جان فراخی^۵ آشفته گشت و سورا برد اس کل افکند
و اس کل لام و عدد شسی است و در اینجا لفظ سسی مراد باشد پس برسی بیارد

۱۳۷ معما باسم عثمان بیت

مرگفتم بنام خویش کن شاد . بچشم و گوشه ابرو نشان داد
مراد از چشم عین و از ابرو لفظ حاجب و گوشه او حاست و عدد حاست
بود و هشت را در عربی ثمان گویند پس حرف عین بر لفظ ثمان بیارد

۱۳۸ معما باسم سلیمان فرد

لب لعل تو در شمار خود هست . تا ز طرف دهن به پنداری
یعنی لب لعل را که لام است در شمار او که سی باشد آوردند سلی شد و طرف
دهن دال مفعولی است و عددش سی و پنج است با عدد پند که پنجاه
بود ضم کردند جمده نود و یک عدد شد و آن عدد لفظ مان است.

۱۳۹ معما باسم سلیمان فرد

سی درسی و پنج درده را . در میان سیکه یکی است بدان
مراد از سی اول لام است که سی عدد دارد و از سی دوم لفظ سی چون
لام درسی بیازند سلی شود و چون پنج را درده ضرب کنند پنجاه حاصل آید

وازان حرف نون خواسته و از یکی اول عددش مراد است که چهل باشد
 و از آن حرف سیم و از یکی ثانی الف بود پس مرکب غیرستوی نما

۱۳۰ معما باسم خواجہ زین بیت

سیل سرشک من کرد آهنگ و ج کردن تا هفت طاق دیدم آخر تمام در خون
 در حرف واحد آنچه تا هفت حرف طاق است الف و جیم و با و ز ابود و آخرین
 حرف که زابا آنرا تمام گفته یعنی تلفظی خواسته و مجموع را در لفظ خون آورده

۱۳۱ معما باسم یعقوب فرد

غایت عقل به خمسی نیاز پس در اول عدد زاید بین
 غایت عقل لام است و آن سی عدد دارد و خمس او شش بود و از آن
 و او مراد باشد پس عقوشد و مراد از اول عدد زاید حرف واحد لفظ
 زاید است که ز و الف و دال باشد و عدد هر سه دوازده
 بود و علامتش یب است پس در لفظ یب لفظ عقوب یار

۱۳۲ معما باسم قاسم بیت

شد ستاره چو ریخت اشک فرو کرد این کار هر بجد او
 عبارت شد ستاره بصحیف جعلی سدس تاره میکرد و لفظ تاره که شش صد

دش عدد دارد سدس آن یک صد و یک میشود و از آن لفظ فاخته است
و مراد از هشت شمس و چون آنرا بیحد کنند شمس ماند و صورت شمس و سهم یکی است

۱۴۳ معاً باسم احمد بیت

از خدا درهای جنت شد بهیچا کلیم مفتوح تار سطفت آمد آن ذرت کریم
مراد از خدا یکی و از آن الف و از جنت هشت و از آن حا و از سعاد موسی
چهل اشاره این آیه **وَأَوْعَدُ نَارًا مَوُتًا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً** و از آن
سیم و از اسطقتات که عناصر رجب بود چار و از آن دال باشد

۱۴۴ معاً باسم منصور فرد

مستور بود باش و نص میکند شرف از بهر کشف رمز شمار جهات را
یعنی در مستور لفظ است که شمار جهات شعر بر آن است بلفظ نص بدل کردند

۱۴۵ معاً باسم مجد فرد

بری کن مزاج از امور طبیعی که از قدر بالاس ارکان برآمد
امور طبیعی هفت اند ارکان و مزاج و اخلاط و اعضا و قوی و ارواح و افعال
پس مزاج را از امور طبیعی دو کردند یعنی هفت عدد که از آن را مراد باشد بیت از د
مج ماند و مراد از ارکان چهار عدد و از آن دال باشد پس لفظ مج بر حرف د ایبار

بیت

معما باسم سراب

۱۳۶

در خط خوبی چو ز سه خوابی باج صد حرف من ز اولین لفظ حراج
چون از اولین لفظ خراج که خا باشد و شصت صد عدد دارد یک صفر کم کنند
شصت کرد و از آن حرف سین حاصل آید پس بجای خاسین بیاید

بیت

معما باسم رضا

۱۳۷

چون دل آشفته ام یک پایه بالاژ می نرود در راه بی پایان عشقت کرد و
دل آشفته فاوراه بی پایان را باشد چون فار که هشتاد عدد دارد یک متبذرا
کنند هشت صد کرد و از آن حرف ضا حاصل آید پس ضا در میان لفظ بیاید

فرد

معما باسم جمال

۱۳۸

تا طلوع ماه مهر آئینش از مشرق شمال شد مکرر اولین برج شمالی را غروب
مراد از طلوع حرف اول و از اولین برج شمالی حمل است و رقم آن در تقویم
صفر بود یعنی از لفظ شمال شین را که سه صد عدد دارد دو صفر کم
کردند سه ماند و از آن حرف جیم مراد است پس جیم بجای شین بیاید

قطعه

معما باسم حیدر

۱۳۹

سوال کردم از آن دلبر محاسب نام ز لطف گل که بار ساز یور دست

۳۲
یکی میان هشت و دوز در رقم آنرا شمار کرد و در آورد حرفی از سر دست
چون رقم یکی در میان هشت و دو بنویسند و صد و هجده میشود و از آن لفظ
حیر مقصود است و از سر دست دال پس حرف دال میان لفظ خیر بیارد

۱۵۰ معما باسم حیدر فرد

بنمای که ابتدای حال است دستی ز برای آخر کار
ابتدای حال است و از دست ید مراد باشد و آخر کار را بود

۱۵۱ معما باسم بازید فرد

آن سر زلف که پیوسته نبی پای برو کرد بست شرف افتد بجهانی ندهد
یعنی سر زلف که مذکور لفظ با که همشکل پا است بیارد باز شود و از دست ید مراد باشد

۱۵۲ معما باسم محمد مومن رباعی

در مدح و ثنای شاه جمشید سلطان فلک سیر رودارای جهان
کردن لوحی نوشته آمد بر دل خورشید نهاده دل به حرفی از آن
یعنی لفظ کر که در کردون است مترادف حرف لو بود و در اینجا
مراد باشد پس لو دون شد بعد از آن حرف لو بجای خود حرف
حارز بر دل لو دون که دال باشد نوشت حد و ان کشت و خورشید

که از آن شمس اقبال دل خود را که میم بود بر هر حرف حد و ن نهاد

تذیبه

باید دانست که در اصل کتاب لفظ میرزا بعد محمد موسی از غلطی مستزاد گشت است

۱۵۳ معمایسم شکر الله فرد

شرف رویی فا از شکوه بر تابی جان بسکوی بجایش غایت شکر و رضا و فضل و انصاف
چون روی و وفا که و او است از شکوه دور کردند شکمه ماند پس بجای و او محمد
حرف آخر شکر و رضا و فضل و انصاف که را و الف و دو لام باشد آورند

۱۵۴ معمایسم جنید بیت

روی جانان بدین دل دیدن به که غافل بکعبه کردیدن
روی جانان حیم و از دل قلم است چون دین را قلم کنند نید شود پس آن حیم بلفظ نید

۱۵۵ معمایسم عماد فرد

بر ما فکن ای شاه کرم چشم غایت کز در تو در مانده درین شهر ماندیم
یعنی بلفظ چشم غایت که عین است بیاد و چون در لفظ در دور کند حرف دال ماند

۱۵۶ معمایسم ابو سعید فرد

از غایت دوستی دهم او را دل ز بر سر دست و بر سر زردندان

یعنی غایت دوستی که یا هست در میان لفظ او بیار دایو شود و ایو یای تخمانی
 و ابوبای موحده همشکل اند و درینجا ابوبای موحده مراد است و زر که
 از ان عین مراد باشد بر سر دست که از ان پداراده نموده بیارد عید
 کرد و بابای عین عید دندان را که از ان سین خواسته بیارد
 ۱۵۷ معالسم مسافر فرد

چون آسمان و مهر تاجش گویند باید که بود تاج مناسب او را
 سر راه میم و سر هر که از ان شمس دست شین باشد و سین منقوطه و سین
 مبدل همشکل اند و درینجا سین همده مراد است پس میم و سین
 تاج اف سازد مسافر کرد و بعد از ان حرف را بیارد

تنبیه

شمس الدین فقیر معنی این بیت چنین تحریر نموده که اف سر راه تاج او سین
 و تاج سنا که میم است دستار او گفته استی کلامه مضمون این عبارت
 هیچ بخاطر نه میاید شاید که سهو ناسخین بوده باشد

۱۵۸ سما یا سم علی بیت
 در طلبت شد فلک بے سرو پای پر از طر فی آفتاب و ز طر فی مشرق

چون فلک بی سرو پا گردد حرف لام ماند پس یک جانب و افتاب که از آن
عین مراد است بیارد و جانب دیگر مشتری که علامتش حرف یا بود محقق سازد

۱۵۹ . معما باسم فتوح فرد

نویی آنکه ز آغاز و انجام فتح یهین و یار تو زیور گرفت
یعنی آغاز و انجام فتح که فا و ح است یهین و یار لفظ تو بیارد

۱۶۰ . معما باسم مسعود فرد

خورشید سراندازد و کل دل بازد هر گاه که عشق اوزده سر بمیان
مراد از خورشید شمس و از کل ورد باشد یعنی سر شمس که شین است و دل و رد
که را بود و در کندس و د بماند پس در میان آن سر عشق که عین است بیارد

۱۶۱ . معما باسم صدیق بیت

هر کجا بیع آن پری باشد قاف تا قاف مشتری باشد
مراد از قاف اول لفظ صد باشد که عدد قاف است و از قاف ثانی حرف قاف
است و از مشتری علامت او که یا بود پس یا در میان لفظ صد و حرف قاف بیارد

۱۶۲ . معما باسم ابوطالب فرد

زابر و کوشف کار است از سطره طالب رخ او

۳۸

یعنی حرف رای همیده از لفظ ابرودور کند ابو شود و در میان سطره
 که حرف طاعت و لفظ لب رخ لفظ اورا که الف باشد بیاید

۱۶۳

معما باسم شاه دستم بیت
 سر و شکر طوبی آسا از سدره برگشته در شهر تا در آید مستم ز سر گذشته
 مراد از طوبی الفست پس الف دینا لفظ شهر دارد و لفظ مستم دو رکند و با هم ترکیب دهد

۱۶۴

معما باسم برهان فرد
 شدم بان در جستم بنام خواجانشان نداد بارم و کفنا طریق در بان است
 مراد از طریق ره باشد که مترادف است پس لفظ ره در میان لفظ بان دارد

۱۶۵

معما باسم بختیار بیت
 آن بت که دل از پاره خار دارد نمانش ز که پرسم که یار دارد
 یعنی در میان لفظ پاره خار که حرف است بیار و بخت کرد و لفظ یار را نیز ملحق سازد

۱۶۶

معما باسم منصور بیت
 یوسف رخ طلب کن کرد دولت غیزی در مصر هر محلی از نو فروخته چیزی
 یعنی در لفظ مصر در هر مقام او از لفظ نو چیزی زیاده کند

۱۶۷

معما باسم علی بیت

میبینی روی دوست پز بلاست و ز بلا جمله کاست دل بر جاست
یعنی از لفظ عید روی دوست که دال است دور کنند عی مانند و از لفظ بلا
حرف اول و آخر او کاسته دل و که لام باشد در میان لفظ عی بیارند

۱۶۸ معما بسم میر قاسم بیت

تا شرف در دست یکبیر دقلم با رقم اسی بر آمیز دهم
یعنی الفاظ رقم اسی را با هم بر هم در هم ترکیب دهد

۱۶۹ معما بسم احمد بیت

دل با ظرف و دل با منظر و ف و ز لب دوست بحر فی موقوف
چون لفظ ما را قلب کند ام شود و از مای ثانی نحن مراد است که مترادف
او باشد و دل او حاست یعنی در لفظ ام دل نحن که حا بود بیارد
احم شود پس لب دوست که دال باشد بحق آن سازد

۱۷۰ معما بسم حمید بیت

در می گویند حد باید زدن شرع و دین عکس آن گوید شرف کو یا معما باشد
یعنی در لفظ حد لفظ می بیارد

۱۷۱ معما بسم کمال فرد

۵۰
رسم بودی کل در آب نهند خوی بروی تو عکس کرد آن حال
مراد از آب مابود که مترادف است پس لفظ مادر لفظ کل بیارد

۱۷۲ معما باسم مبارک بیت

کام دل است نامت دل زان گرفته دُر رفر شرف نفهد جعفر هزور
یعنی لفظ کام را قلب کنند ماک شود و در آن لفظ بر بیارند

۱۷۳ معما باسم محمود بیت

صورت جود است و بس خواجۀ والا کمر انسر ملکش کلاه مثل کلاهش کمر
مراد از صورت جود خوب جای طی است پس انسر ملک میم باشد کلاه آن سازد و نیز حرف میم کمراو

۱۷۴ معما باسم شاه گرگین بیت

می برد یوسف ما باز قیبتش جیل یارب آن کر شود طعم شاهین اجل
یعنی لفظ کرک در میان لفظ شاهین بیارد

۱۷۵ معما باسم قوام فرد

مه جابدور روی تو خواندیم ناتمام وان در دلش جانند ولی ناتمام بود
مراد از مه قمر باشد و چون آنرا ناتمام خوانند قم شود پس لفظ
وان را نیز ناتمام سازد و اگر دو در دل قم بیارد

۱۷۶ . معما باسم علی^{۵۱} بیت

در چشم ناقص آید ماده تمام و زنی
خبر صورتی بخوبیند اهل کمال و
مراد از چشم عین مفلوظ است و چون آنرا ناقص کنند عی مانند و از ماده تمام سی و ز
و از آن سی و عدد و از آن حرف لام خواسته پس حرف لام در میان لفظ عی بیاید

۱۷۷ . معما باسم کیخسرو بیت

کی سخن گوئد که تم تار و نماید صیل یار
زیر و بالایی ست باقی بر سخن را میوشد
یعنی لفظ کی بگیرد و سخن را گوئد سخن شود و سخن را زیر و بالی نماید پس کس در بعد از آن لفظ را زود

۱۷۸ . معما باسم سیف بیت

تشنه ایم و جهان پر آب حیات
سبوی تپی کنار مراست
چون لفظ سبوی را تهی کنند سی شود و کنار فرات که فای باشد آن بلخی سازد

۱۷۹ . معما باسم بلال بیت

به تیغ ارمیکشی شاید ولی پیونزد کسل
بلا بردن خوش است اما در دوی نیاید دل
یعنی لفظ بلا بر لفظ دل بیاید و بلا دل شود و کسل دوری که دال است ز دال در کنند

۱۸۰ . معما باسم بعقوب بیت

رقیب چو زنده شد ز روی یاشد خرم
عقوبت تو اگر بی نبایت است چه غم

یعنی روی یار که یا باشد بر عقوبت بیارد و آخر آن که تاسست میندازد

۱۸۱ . معما باسم احمد بیت

صبح مرد چوبی صبر یابی از غم یار بنام دوست صبحی کن و شراب یار
یعنی از کلمه صبحان مرد حروف لفظ صبر درو کنند

۱۸۲ معما باسم قطب فرد

اشک خونین در گریبان خوارم پنهان قطره بیرون رفت و در دامن محبوب افتاد
یعنی از لفظ قطره لفظ ره درو کنند و دامن محبوب بای موحده است آن ملحق سازند

۱۸۳ معما باسم حسین بیت

دل بنده از حبس غم می راند رقیب از کجین استین بر نشاند
مرا در بنده عبد و دل او که بای موحده است از لفظ حبس درو کنند حس ماند و از
لفظ کین لفظ کم که مترادف استین باشد انداخته باقی بلفظ حس ملحق سازد

۱۸۴ معما باسم محمد فرد

کر باز پنهان کنی ز محرومی روی دامن تو گیرم و امانت ندیم
یعنی از لفظ محرومی حروف لفظ رو پنهان سازد محمد ماند و از لفظ دامن درو کنند آن

۱۸۵ معما باسم سلطان فرد

لب ساقی ز لطف بیداو
 کز بود کوه میباش می به میان
 یعنی لب ساقی که سین باشد از لفظ لطف بید که لطف بود پیوند سازد
 ساط گردد و از لفظ میان لفظ می دور کند آن ماند و با هم ترکیب نماید

۱۸۶ معما باسم مسعود بیت

دوش از شبنم لب خوشش را تر ساخت کل
 رخ کشادی پیرهن بر آفتاب نداشت کل
 مراد از دی اسس و از پیرهن حرف اول و آخر و از آفتاب عین و از کل ورد باشد یعنی
 از لفظ اسس رخ او دور کند سس ماند و حرف اول و آخر ورد که واو و دال باشد
 بر حرف عین بنید از دای پائین آن بیارد عود کرد پس با هم مرکب سازد

۱۸۷ معما باسم جمشید فرد

چون دید شرف کرشمه ساقی ما
 از جام تهی زیبا در آمد شیدا
 چون جام را تهی کنند جم گردد و شیدا را از زیبا در آید شیدا ماند

۱۸۸ معما باسم بهمن بیت

روشنه شرف نام شریف تو بیان کرد
 بهر من دل سوخته بود آنچه عیان کرد
 یعنی از کلمه بهر من دل که را باشد دور کنند

۱۸۹ معما باسم منوچهر بیت

در آفتاب چو کردد جوان تیر انداز^{۵۴} چو چشم خویش تن از نام خویش گوید باز
 مراد از آفتاب مهر و از کردد قلب و از تیر الف باشد یعنی از لفظ جوان
 الف دور کرده قلب نماید نوح کردد و شکل جیم عربی و فارسی یکی است
 و مراد در اینجا نانی است پس لفظ نوح بجیم فارسی در لفظ مهر در آید

۱۹۰ معما باسم هر من فرد

کربن تو سخت جان شرف نام نیک یافت بجزان جان که از ترا مزد بجد است
 چون از لفظ بجزان حروف لفظ جان دور کنند هر ماند و مزد را بجد سازند هر ماند

۱۹۱ معما باسم ایوب بیت

نام او حی بستم و کم شد دل من با کبان بوی دای بر بشنوم یا بزم ز نام وی نشان
 یعنی لفظ من را قلب کنند نم شود و نم از لفظ نام دور کنند الف
 ماند و بوی را نیز قلب نماید یوب گردد

۱۹۲ معما باسم رستم فرد

نامش تبو گویم و مگو پیش قیب ترسم که بهم بر آید آشفته شود
 یعنی لفظ ترسم قلب غیر مستوی سازد ایضاً ترسم که سرش بر قدم امده روزی
 یعنی از لفظ ترسم را که است بر قدم گویم ایضاً ترسم که سرش بر قدم امده روزی

یعنی از لفظ ترسم سرتیغ که تا بود بر سر من که میم است بیارد

۱۹۳ معما با سَم منو چهر بیت

دل پے نام رفته بادیده ره چونم بود باز کردیده

یعنی لفظ ره چونم را قلب ستوی نماید

۱۹۴ معما با سَم حمید بیت

دوشینه شرف چو زار در ماند آشفته مدیج باز می خواند

یعنی لفظ مدیج را قلب غیر ستوی سازد

۱۹۵ معما با سَم حیدر فسر

مجنون که دایم چون شرف معشوق دارد در درون درختی خود پیش او فتد دیدار لیلی باک نیست

یعنی لفظ در بعد لفظ حی بیارد

۱۹۶ معما با سَم نبی بیت

کاتب تقدیر خط مشک بار بی قلم بنگاشت بر رخسار بار

مراد از قلم الف رخسار بار است چون از لفظ بنگاشت الف دور کرد بن گشت شود

و از لفظ گشت قلب را ده کرده پس لفظ بن را قلب نب شود بعد از آن یا با

۱۹۷ معما با سَم سهراب بیت

از نیل سرشکم ای سبهی قد هست آب گرفته راه بچد
یعنی لفظ حسن را قند سه شود و لفظ راه دور کرده در میان لفظ سه و صحرای بیابان

۱۹۸ معما باسم حسن فرد

سخن را چو سر در میان داشتم بجز صورت نام نیکو نبود
یعنی چون میان سخن بر او که بین باشد در آرد حسن کرد و نجای منقوطه و
صورت حسن نجای منقوطه و حسن بجای همله یکی است و مراد در اینجا ثانی است

۱۹۹ معما باسم امین بیت

کر جهان پر شود از سر و قد لاله عذار زان میان سر و تو خواهم که در آرم کنیا
مراد از سر و الف باشد یعنی از لفظ میان الف بر کنار بیار و امین گردد
و نیز می تواند شد که از این تعریف لفظ مینا بر آید تا فهم

۲۰۰ معما باسم رشید بیت

شرف نامت همان میدشت از من چو رشدی داشتم دی کشت روشن
یعنی لفظ دی که در لفظ رشدی واقع گشته قلب نماید

۲۰۱ معما باسم ملک فرد

زان می که ملک تو بود نیست عجب کز زیر و زبر یافته خنجر اهریک

۵۷
 مراد از می می یعنی مل را که در لفظ ملک است زیر و زبر سازد ای مل را مفتوح و نهانی را مکسور نماید

۲۰۲ معما باسم الف بیت

کشد برف و قدش دل کرایم هر دم هزار لفظ پای پی پیش و قامت هم
 مراد از هر حرف غین و از زلف لام و از قامت الف باشد یعنی پیش
 غین لام بیار دو پیش لام الف بیار دو و از لفظ پای پی دو پیش
 خواسته از یک پیش تقدیم و از دیگر پیش اثبات ضممه را ده نموده

۲۰۳ معما باسم امان بیت

بین لباس از رق صوفی و دامن کش زو کرد می زیرش نهان و میکند انکار
 لباس از رق اق باشد و چون دامن او که قاف است دور کنند الف
 ماند و زیر لفظ می که یا است پوشیده نمایند میم ماند پس ام شد
 و غلط آن کاری کرده یعنی کسره خود را نهان ساخته

۲۰۴ معما باسم فرخ بیت

خوش بود هنگام زینت آن همچون بر آئین کشیدن دانه ها از مشک تر
 مراد از رخ همچون قمر فابود که هم شکل قاف است پس فابر لفظ رخ بیار
 و دانه های مشک ترک از آن تشدید خواسته بر حرف را زیاده کند

۲۰۵ معما بم بچار بیت

بهر سونہان بیند اما چہ حال نہ بیند سوی آرزو مند بیدل
یعنی از لفظ بہر طرف اخیر او کہ را باشد بیند از بد بشود و آری بند
مد مراد است پس از لفظ آرد دو کردہ نحتی بہ کرداند

۲۰۶ معما بم شہاب بیت

زلف اورا صورت مقصود بود پیش با مقصود زلفش را نمود
مراد از زلف حرف جیم و از ان لفظ کہ کہ عدد او باشد و کہ
ببین ہملہ و شہ بشین منقوطہ ہشکل اند و در اینجا ثانی
ارادہ کردہ و از ما آب خواستہ پس لفظ شہ بالای آب بیارد

۲۰۷ معما بم مہدی رباعی

پیش صنمی کہ دل غم خون کرد احوال دل زار بہ غم پرورد
گفتم ہمہ دی و هیچ ناکفہ نہاد زین پیش اگر چہ دشمنم در پردہ
مراد از هیچ ناکفہ نہاد ظاہر ساختہ ہر حرف است و مراد از سطر
اخیر ترک نمودن حرف اول باشد یعنی از لفظ ہمہ دی
حرف اول اورا کہ با باشد حذف کند و ہامی ثانی با سطر خواند

۲۰۸ معما باسم خواجه رباعی

زان رخس خدنگ غمزه ترکانه خونی عجبی کنسوده بد لها خانه
ناکفته دل از خوف خدنگش آفر نکذاشت زدها اثری جانانه
یعنی از لفظ خوف حرف آخر او که فاست به خدنگ که مراد از آن
الف باشد بدل سازد و او آنرا ناکفته ای مضمّن نماید خوا کرد و از لفظ
جانانه همه حروف قلبی او دور کند و ماند پس اول را ثانیا پیوندد بد

۲۰۹ معما باسم نور بیت

تا یکی دل خون خورد میجوید از لعل تو بهر پیش نوش آید که باشد سیزان بدنی
مراد از دروی حرف آخر است یعنی حرف آخر هر که را باشد پیش نوش
بیارد ای شین آنرا بهر ابدال کند و از سیر اشباع ضمّ نون اراده کرده

۲۱۰ معما باسم زکی بیت

یکی باطالع و بخت همایون یکی زیر و زبر کشته و در کون
ماده اسم لفظ یکی است و در کون شدن زیر اشارت بمعرف شدن
کسره کاف است و از در کون شدن زیر تبدیل می یکی است بحرف ز

تنبیه

شرح این بیت بعینه عبارت فقیر نوشته شد باید دانست که
تبدیل یا بحرف ز با اشاره و کرکون شدن خلاف قیاس است فاهم

۲۱۱ معما بسم نویان فرد

در طرف نقاب بگرای دل که بود پیش رخ آن نکار بایک کشاد
از طرف نقاب نون ملفوظی خوابسته و چون لفظ ای را
قلب کنند یا شود پس لفظ یاد در میان لفظ نون بیاید

۲۱۲ معما بسم بشیر بیت

هست ای پسر از تو هر چه خواهی خورشید و ستاره را پناهی
از لفظ پسر چون خور او که سین است تبدیل لفظ ششی یا بشیر بانی فارسی شود
و لفظ پناهی بدو جزو تجلیل یافته یعنی بای فارسی نمی کنند و ستاره است که دو نقطه باشد

۲۱۳ معما بسم سراج رباعی

از بهر دعای آن منیر با چه برداشته دست عالمی از سر مهر
حاصل زد دعای دست برداشته بین اکثر ستاره کرد و روسوی سپهر
مراد از مهر شمس و سراسمین منقوطه باشد و دست دعا دال و عددش
چهار است که حاصل او بود و در اینجا مراد همین لفظ چار است چس چون لفظ

چهار اقلب کنند راج شود و باشند ضم نمایند شریح باشند منقوط
و جیم فارسی گردد و مراد از مصراع جاری دور کردن اکثر نقاط باشد

۲۱۴ معما باسم جلال قطعه

ای کلیمی که ز کلمات تو اگر نقطه چکد بر رخ حجد نشینان فلک خال شود
چیت آن نام که بر حرف نخستش الفی که زیادت کنی ای خسرو دین دال شود
در فصیحی بخرد باقی آن نام بزرگ بر زبان بر کند راند سیقین لال شود
از حرف نخست حرف جیم خواسته چه اگر الفی یعنی عددی بران
زیاده کنند آن جیم دال شود پس حرف جیم بالای لفظ لال بیاید

۲۱۵ معما باسم جلال رباعی

آن تیر صفت که شد دمان آجیش و ز طور کلیم راز جو معر آجیش
هر چند بخردی وضعیفی مثل است حکام دهند از بن دندان آجیش
باید است که دین رباعی اختلاف است بعضی از لغزانند و در صفت
خلال نحای شخذه می شمارند پس تعریفش ظاهر است و احتیاج بیان
ندارد و بعضی از معما گیرند و از آن اسم جلال بحکم تازی برآزند و صورتش
این است که سراد از تیر الف و از دمان شصت عدد و از آن دو لام افزوده

کرده پس لال شد و از طور مراد جبل و از آن یک حرف که هر چند بخردی
و ضعیفی مثل باشد اما بن دندان که نون بود باج آن حرف ای
و ایره آن کرد و آن حرف جیم است پس حرف جیم بر لفظ لال بیاید

خاتمه

بنکام استفاده حل این معنی از زبان استاد حضرت خوشنود مد ظله العالی
بدانته بطریق تمثیل آنچه ارشاد یافت راقم آنرا تمیماً داخل این رساله و همواره

معما باسم اعظم رباعی

نام تو چو پیرا نباشد اعظم با جود تو کسر دید شجاعت منضم
بنگر که سر ظفر در آید بمیان در سایه خورشید فیوضات اعم

معما باسم قدرت فرد

کی تواند که رود جای دگر پای عاشق بدرت در بند است

معما باسم امان فرد

رقیبی را خیر امان دیده گفتم کز از مرکب فتد ما همش عیان است

معما باسم راقم فرد

کر بزاری نام در اهل کمال شود او مژگر راقم استقم

الحمد لله که تاریخ چارم ذی القعدة روز جمعه ۱۲۶۰ هجری رساله اعظم الضم
انصرام یافت و صلی الله علی خیر خلقه سیدنا و مؤکنا
محمد و آله و اصحابه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا
تاریخات اتمام

از مولوی محمد ارضا علی نصاب حب خوشنود

چونکه بغن تعمیه شرح کورقم نمود راقم خوش بیان با کاشف رمز و نکات
خواسته سال آن رقم عقل من از مورخی گفت شد از سر بیان تبصره معینیت
از مولوی شاه میران محی الدین نصاب و اقف

از شرح معینات راقم در فن بدیع چون کبر سفت
باقف چو سروش سال تاریخ مفتاح خزاین بیان گفت
از محمد قدرت الله خان نصاب قدرت

راقم چو رساله لطیفی بنکاشت طبع نکته پیرا
ریخش بلبال آمد و گفت شرح حدیقه معینا
از میر مبارک الله خا بهادر در راغب

آنکه روح دایق فضیلت با علم و عمل سحر ملازم

تشریح معنیات فرمود بر صغیر و هر باد و دایم

تاریخ رساله اش خرد گفت و ده کلشن راز فکر را قلم

از شاه روح الله صاحب بلیغ

بفرموده راقم جو تشریح نیکو بغن معما بطرز دل آرا

بکفنا خرد بی سر جبرانش بود شرح اسرار فن معما

از حکیم محمد یحیی صاحب ندرت

خوب شرح معنیات نمود راقم ماکه در معنی سفت

چشم بد و در سال آن ندرت باد جبا وید فیض راقم گفت

از سید جنت حسین صاحب واجد

کرد چون تصنیف راقم نسخه از برای شایقان نامدار

گشت تاریخش ندایی روی جلد باشد این شرح معما یادگار

تمت بالخیر

